

The foreign policy strategy of the traditional generation of Arab leaders and their approach to the Islamic Republic of Iran

Omid Azizyan

PhD Student in Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran
(omidazizyan@gmail.com)

Hossein Rafie

Corresponding Author, Associate Professor, Department of Political Science,
Faculty of Law and Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran
(h.rafie@umz.ac.ir)

Abstract:

This article discusses the foreign policy strategy of traditional Arab leaders in the three countries of "Saudi Arabia", "UAE" and "Egypt" and by reading their foreign policy, features such as the policy of non-confrontation with Iran, economic dependence on Western countries; Westernization and non-recognition of Israel were examined. However, the present study seeks to answer the fundamental question of the traditional Arab leaders' foreign policy strategy and what approach they took towards Iran? The strategy of traditional Arab leaders towards foreign policy has been based on defensive realism. By adopting this strategy, Arab leaders avoided costly and impulsive behaviors towards regional conflicts by pursuing a policy of patience and anticipation. They also followed a conservative approach to the Islamic Republic of Iran, far from confrontation. In this article, James Rosena's theory of decision making and defensive realism have been used as a framework of integrated theory, and the research method is descriptive-analytical. The library-documentary way has been used to collect data. The present study's findings show that traditional Arab leaders, unlike the new generation, pursued a conservative and defensive strategy in foreign policy,

and their approach to Iran was based on a policy of patience and avoidance of confrontation and aggression.

Keywords: Strategy, Traditional Arab Leaders, Foreign Policy, Iran, Middle East



راهبرد سیاست خارجی نسل سنتی رهبران عرب و رویکرد آن‌ها نسبت به جمهوری اسلامی ایران

امید عزیزیان

دانشجوی دکتری، علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران
omidazizyan@gmail.com

حسین رفیع

نویسنده مسئول، دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران
h.rafi@umz.ac.ir

چکیده

در این مقاله راهبرد سیاست خارجی رهبران سنتی عرب در سه کشور «عربستان سعودی»، «امارات متحده عربی» و «مصر» مورد مطالعه قرار گرفت و با خوانش سیاست‌گذاری خارجی آنها ویژگی‌هایی مانند؛ سیاست عدم تقابل با ایران، وابستگی اقتصادی به کشورهای غربی، غرب‌گرایی و به رسمیت نشناختن اسرائیل مورد واکاوی قرار گرفت. با این اوصاف، پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی است که راهبرد سیاست خارجی رهبران سنتی عرب، چگونه بود و آن‌ها چه رویکردی را نسبت به ایران اتخاذ می‌کردند؟ راهبرد رهبران سنتی عرب نسبت به سیاست خارجی مبتنی بر واقع‌گرایی تدافعی بوده است. با اتخاذ این راهبرد رهبران عرب با در پیش گرفتن سیاست صبر و انتظار از رفتارهای هزینه‌ساز و شتابزده نسبت به منازعات منطقه‌ای پرهیز می‌کردند. آنها در قبال جمهوری اسلامی ایران نیز رویکرد محافظه‌کارانه را به رویارویی و تقابل ترجیح می‌دادند. در این مقاله، از نظریه «تصمیم‌گیری جیمز روزنا» و «رنالیسم تدافعی» به عنوان چارچوب نظریه تلفیقی بهره گرفته‌شده و روش تحقیق توصیفی-تحلیلی است و برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای-اسنادی استفاده شده است. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که رهبران سنتی عرب بر خلاف نسل جدید، در سیاست خارجی راهبردی محافظه‌کارانه و تدافعی را دنبال می‌کردند و رویکردشان نسبت به ایران مبتنی بر سیاست صبر و انتظار و به دور از تقابل و تهاجم بود.

واژگان کلیدی: راهبرد، رهبران سنتی عرب، سیاست خارجی، ایران، خاورمیانه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۱ تاریخ بازبینی: ۱۴۰۱/۰۵/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷

۱. مقدمه

کشورهای عربی خاورمیانه در گذشته بیش از آن که نقشی فعال و مداخله‌جویانه در سطح منطقه‌ای ایفا کنند تمرکز خود را معطوف به سیاست داخلی می‌کردند. رهبران عرب با توجه به مشکلات داخلی تلاش می‌کردند تا با رویکردی محافظه‌کارانه نسبت به تحولات منطقه‌ای صرفاً از تسری بحران‌ها به داخل خاک خود جلوگیری کنند. رهبران پیشین عرب که در اغلب کشورهای به ویژه در حوزه خلیج فارس با سازوکاری سنتی به قدرت رسیده بودند به‌ناچار برای ماندگاری بر سریر قدرت به حمایت قدرت‌های فرامنطقه‌ای و اتحاد با آنها نیاز داشتند. رهبران سنتی نگاهی تدافعی به مسئله امنیت داشتند لذا برای حفظ بقا و امنیت از ورود به منازعات منطقه‌ای استقبال نمی‌کردند و غیر از جنگ‌های معروف اعراب با اسرائیل بر سر مناقشه فلسطین در سایر بحران‌های منطقه‌ای رویکرد رهبران عرب محافظه‌کارانه بود. رهبران عرب حوزه خلیج فارس حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ علی‌رغم ترس از صدور انقلاب و ایجاد ناامنی تحت تأثیر انقلاب ایران در داخل خاک کشورهایشان همواره تلاش می‌کردند هرچند در سطحی نازل روابط با ایران را قطع نکنند. اگرچه با پیروزی انقلاب ایران اعراب با رهبری عربستان سعودی «شورای همکاری خلیج فارس» را تأسیس نمودند اما ایجاد نزاع مستقیم با ایران در دکترین سیاست خارجی آن‌ها جایی نداشت. در این پژوهش راهبرد سیاست خارجی

رهبران سنتی سه کشور عربستان سعودی، امارات متحده عربی و مصر مورد بحث قرار خواهد گرفت.

با نظر به این مقدمه پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که «راهبرد سیاست خارجی رهبران سنتی عرب و رویکرد آن‌ها نسبت به جمهوری اسلامی ایران چگونه بوده است؟» در پاسخ این پرسش کلیدی، فرضیه پژوهش این است که «رهبران سنتی عرب در بیشتر منازعات با ایران اتخاذ راهبردی تدافعی و رویکردی محافظه کارانه را به راهبردی تهاجمی و رویکردی تقابلی ترجیح می‌دادند؛ آن‌ها سعی بر آن داشتند تا با سیاست صبر و انتظار و به دور از سیاست‌های مداخله‌جویانه و پرهزینه در سیاست‌های منطقه‌ای عمل کنند.» در کلیت پژوهش حاضر در ابتدای امر نگرش رهبران سنتی سه کشور عربی «عربستان سعودی»، «امارات متحده عربی»، و «مصر» به حوزه سیاست خارجی و نوع نگاه آن‌ها به جمهوری اسلامی ایران بررسی شده است و سپس ویژگی‌های اصلی رویکرد سیاست خارجی رهبران سنتی این سه کشور مورد بحث قرار گرفته است.

۲. چارچوب نظری

۲-۱. مدل جیمز روزنا

تصمیم‌گیری معمولاً به عنوان یک فرآیند یا دنباله‌ای از فعالیت‌ها شامل مراحل شناسایی مسئله، جستجوی اطلاعات، تعریف گزینه‌های متناسب با ترجیحات رتبه‌بندی شده تعریف می‌شود. نظریه تصمیم‌گیری نظریه‌ای است که توضیح می‌دهد چگونه افراد منطقی باید در معرض خطر و عدم اطمینان رفتار کنند. این مجموعه از بدیهیات مربوط به نحوه رفتار افراد عاقل استفاده می‌کند که به طور گسترده در زمینه‌های تجربی و نظری به چالش کشیده شده است (Sent, 2005). نظریه تصمیم‌گیری، سطح تحلیل خرد است. زیرا در نگاه نظریه پردازان تصمیم‌گیری، سطح تحلیل کلان و بین‌المللی نمی‌تواند در تبیین سیاست خارجی مؤثر واقع شود. نظریه تصمیم‌گیری دیدگاهی خرد است که محور مطالعاتی آن، بازیگر ملی و رفتار خارجی آن می‌باشد.

در سال ۱۹۹۰، در تغییر فضای سیاسی در پایان جنگ سرد، جیمز روزنا کتابی با عنوان «آشفستگی در سیاست جهان، نظریه تغییر و تداوم» منتشر کرد. این کتاب نگاه تازه‌ای به امور بین‌المللی داشت. تمرکز اصلی تجزیه و تحلیل روزنا را می‌توان به

عنوان یک تغییر در بازیگران خلاصه کرد. روزنا تغییراتی را که در دوران پس از جنگ سرد در حال وقوع است، تحت تأثیر انقلاب فناوری اطلاعات مطالعه می‌کند. در این صورت، یکی از عوامل بارز در نظریه روزنا، اهمیت روز افزون نقش افراد در انجام امور بین‌المللی است (Rosenau, 1990). برجسته بودن نقش افراد در سیاست خارجی باعث می‌شود تا بازیگران با توجه به وضعیت موجود نسبت به تعیین راهبردها اقدام کنند. مدل تحلیلی جیمز روزنا، به علت برخورداری از جامعیت نظری و نگرشی سیستمیک، عنایت به سطوح مختلف تحلیل (داخلی و خارجی) و تصدیق کمبودهای فلسفی و روش‌شناختی موجود در حوزه‌های نظریه‌پردازی سیاست خارجی کشورها، مزیت و برتری آشکاری بر مدل‌های رقیب دارد. روزنا با فرا رفتن از مدل‌های تحلیلی کلی و تک‌بعدی سیاست خارجی، متغیرهای مهم و تأثیرگذار را از سطوح مختلف مد نظر قرار می‌دهد (نجم محمدی و یزدان‌پناه، ۱۳۹۳، ص. ۲۴۸). لذا مدل نظری روزنا قابلیت تحلیل سیاست خارجی با نگاه به عوامل داخلی و خارجی را دارد و از این حیث محدودیت نظریه‌های تک‌بعدی با اتکای صرف به منابع داخلی یا خارجی را برطرف می‌سازد.

روزنا مفهوم بازیگران را در سطوح خرد و کلان معرفی می‌کند. بازیگران سطوح خرد به صورت (۱) شهروندان، (اعضا، ۲) مقامات، رهبران و (۳) بازیگران خصوصی تعریف می‌شوند. بازیگران سطوح کلان به صورت (۱) دولت‌ها، (۲) زیرگروه‌ها، (۳) سازمان‌های فراملی، (۴) مردم بدون رهبر و (۵) جنبش‌ها تعریف می‌شوند (Rosenau, 1990, p. 119). روزنا معتقد است که تلاطم باعث برخی تغییرات اساسی در بین بازیگران سطوح خرد و کلان می‌شود. اما سؤال این است که چه تغییراتی در حال رخ دادن است؟ در تحلیل این تحولات در سطح خرد و کلان ناشی از آشفتگی، تغییراتی در نقش افراد در امور بین‌المللی رخ می‌دهد که چهار عامل در این امر دخیل هستند: (۱) اقتدار و مشروعیت رهبران، (۲) وفاداری اعضا، (۳) مهارت‌های تحلیلی افراد و (۴) ظرفیت ارتباط احساسات با مسائل و مراقبت از راه‌حلهای مورد علاقه (Rosenau, 1990, p. 236-241). به نظر روزنا به دلیل انقلاب میکروالکترونیکی، انسجام و تجزیه فاکتورهای کلان به صورت همزمان اتفاق می‌افتد و سپس در پشت این فروپاشی فاکتورهای کلان، فاکتورهای خرد به طور جدی تحت تأثیر قرار می‌گیرند که ناشی از تغییر جهت‌گیری شهروندان و مقامات با تغییر مهارت‌های آنها در دوران پسا صنعتی است.

۲.۲. نظریه رئالیسم تدافعی

نظریه رئالیسم یا واقع گرایی از پارادایم‌های مطرح در روابط بین‌الملل می‌باشد. این کلان نظریه در تحلیل و تبیین تحولات نظام بین‌الملل دچار تغییرات درون پارادایمی شد. گرایش‌های مختلفی بوجود آمده‌اند که هر کدام دارای ویژگی‌های مشخصی هستند. اولین گرایش در اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی ظاهر شد، زمانی که «نئورئالیسم» کنت والتز شکاف بزرگی از رئالیسم سنتی مورگنتا ایجاد کرد که از آن پس به عنوان رئالیسم «کلاسیک» شناخته شد (Snyder, 2002, p. 149). قدرت و کسب قدرت نقطه مرکزی تمامی جریان‌های رئالیستی در طول تاریخ بوده است. بی‌اعتمادی و بدبینی دولت‌ها به هم‌دیگر و در نتیجه تلاش برای بیشینه‌سازی قدرت برای حفظ بقا و مراقبت از خود در وضعیت آنارشی ویژگی مهم و مرکزی رئالیست‌ها می‌باشد.

رئالیسم تدافعی مانند نئورئالیسم بر این باور است که دولت‌ها در یک نظام بین‌الملل آنارشیک به دنبال امنیت هستند و به عبارت بهتر، تهدید اصلی علیه رفاه آنها دولت‌های دیگر است (Glaser, 2003). این گزاره مورد ادعای رئالیسم تدافعی با نحله‌های دیگر رئالیسم مشترک است. اما رئالیسم تدافعی بر خلاف نئورئالیست‌ها برای تبیین رفتار دولت صرفاً بر انتخاب عقلایی تأکید دارد. در رئالیسم تدافعی جهانی، دولت‌ها به دنبال امنیت هستند تا آرامش داشته باشند و فقط در مقابل تهدیدهای خارجی که به ندرت اتفاق می‌افتد، واکنش نشان می‌دهند. حتی در چنین مقاطعی، دولت‌ها سعی در اتخاذ یک واکنش «متعادل» در برابر تهدیدها دارند. بدین معنی که یا مانع تهدید می‌شوند و یا نیاز واقعی به نزاع را کاهش می‌دهند. تنها استثنای این اصل زمانی است که کشورهای خواستار حفظ امنیت از هم وحشت دارند. (Jervis, 1978; Hopf, 1991). از این نظر، فعالیت‌های سیاست خارجی، منطقی است که به محرک‌های سیستمیک واکنش نشان می‌دهد و فقط زمانی نزاع شروع می‌شود که معضل امنیتی با افزایش التهاب، گسترش می‌یابد. رئالیست‌های تدافعی استدلال می‌کنند که در شرایط بسیار متداول، پتانسیل آنارشی در ایجاد جنگ کاهش می‌یابد (Taliaferro, 2001). برای رئالیست‌های تهاجمی، هرگز چیزی به عنوان سطح کافی از امنیت وجود ندارد و دولت‌ها باید به اندازه احتکار کنند (Mearsheimer, 2018, p. 40). رئالیسم تدافعی سطحی از ایجاد امنیت را امکان پذیر می‌بیند و معتقد است با اتحاد کشورهای کوچک در مقابل قدرت تهدید کننده می‌توان امکان برخورد و ایجاد ناامنی در سطح وسیع را کنترل کرد. در واقع می‌توان انتظار داشت که دولت‌ها بتوانند بدون تهدید دیگران راه‌هایی برای دفاع از خود بیابند

و یا در غیر این صورت می‌توانند نیت مسالمت‌آمیز خود را نشان دهند که نتیجه آن یک سیستم بین‌المللی با پتانسیل صلح بیشتر از آنچه بسیاری از رئالیست‌ها قبلاً تصور می‌کردند، خواهد بود (Glaser, 1997). اما رئالیسم تهاجمی این مسئله را رد می‌کند و تنها راه حفظ بقا در یک نظام آنارشیک را در تضعیف رقبا و تقویت نظامی می‌داند.

۲-۳. مدل تلفیقی نظریه‌ها

در تحقیق پیش رو از دو چارچوب نظری نظریه رئالیسم تدافعی و نظریه تصمیم‌گیری با تأکید بر شاخصه‌های نظریه تصمیم‌گیری جیمز روزنا بهره گرفته شد. راهبرد رهبران سه کشور مورد بحث در این مقاله با توجه به عملکردشان در سطح منطقه و در منازعات مهم با رویکرد رئالیسم تدافعی قابل فهم است. همچنین با توجه به عدم رشد بروکراسی در این کشورها و ماهیت غیر دموکراتیک نظام‌های سیاسی رهبران بیشترین نقش را در تصمیم‌گیری‌های کلان ایفا می‌کنند که مفروضات نظریه‌ی تصمیم‌گیری جیمز روزنا می‌تواند به تحلیل و تبیین این مسئله کمک کند. استفن والت معتقد است دولت‌ها تهدیدهای ناشی از سایر دولت‌ها را برحسب قدرت نسبی، قرابت و نیات آن‌ها و نیز موازنه‌ی تهاجم — تدافع ارزیابی می‌کنند. به اعتقاد والت از آنجاکه موازنه‌سازی به نحو فراگیری در نظام بین‌الملل وجود دارد، رفتار تجدیدنظرطلبانه و تجاوزکارانه محکوم به شکست است و دولت‌های طرفدار وضع موجود می‌توانند دیدگاه نسبتاً خوش‌بینانه‌ای درمورد تهدیدات اتخاذ کنند. در یک جهان مملو از موازنه‌سازی، بهترین سیاست‌ها سیاست‌هایی هستند که خویشتنداری و ملایمت را القا می‌کنند (Walt, 1987). رویکرد تدافعی رهبران سنتی عرب در مقابل تهدیدها نوعی استراتژی مبتنی بر ملایمت و خویشتنداری بود. از آنجاکه کشورهای عربی با توجه به مشکلات داخلی از جمله مسئله مشروعیت از حمایت تمامی گروه‌ها در داخل برخوردار نبودند لذا بیش از آن‌که علاقمند به رویکرد فعالانه در تحولات منطقه‌ای باشند انرژی خود را صرف ثبات سیاسی در درون می‌کردند و تلاش کردند که با اتخاذ رویکردی تدافعی از بروز تنش‌های منطقه‌ای جلوگیری کنند.

۳. سیاست خارجی در نگاه نسل سنتی رهبران عرب

بیشتر کشورهای عربی با توجه به نوع نظام سیاسی از نظر وضعیت داخلی با نارضایتی‌های از سوی گروه‌های اقلیت روبرو بوده‌اند. بنابراین در بیشتر تحولات

منطقه‌ای نگاه محافظه‌کارانه از سوی رهبران عرب غالب بوده است. در مهم‌ترین تحولات منطقه‌ای مانند انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ رهبران عرب علی‌رغم ترس از پیامدهای این انقلاب واکنشی نسبتاً محافظه‌کارانه را در پیش گرفتند؛ یعنی علی‌رغم یک سری اقدامات منسجم مانند تشکسل شورای همکاری خلیج فارس به صورت مستقیم به مقابله با ایران نپرداختند. با توجه به عدم رشد بروکراسی در این کشورها و ماهیت غیر دموکراتیک نظام‌های سیاسی رهبران بیشترین نقش را در تصمیم‌گیری‌های کلان ایفا می‌کنند که مفروضات نظریه‌ی تصمیم‌گیری جیمز روزنا و نظریه‌ی رئالیسم ته‌اجمی می‌تواند به تحلیل و تبیین این مسئله کمک کند. در ادامه به سیاست خارجی در نگاه نسل سنتی رهبران سه کشور عربستان سعودی، امارات متحده عربی و مصر خواهیم پرداخت.

۳-۱. عربستان سعودی

عربستان سعودی وسیع‌ترین کشور عربی در غرب آسیا می‌باشد، این کشور پادشاهی با نظام سیاسی سنتی و مورثی با توجه به دارا بودن ذخایر عظیم انرژی همواره مورد توجه ابرقدرت‌ها بوده است. در واقع قدرت‌های کوچک دولت‌هایی هستند که رهبران آنها فکر می‌کنند تنهایی یا در چهارچوب یک گروه کوچک قادر نیستند تأثیرات قابل ملاحظه‌ای بر نظام بین‌الملل داشته باشند (زیبایی، ۱۳۹۹، ص. ۳۱۵). رهبران عربستان سعودی با توجه به ساختار نظام سیاسی که قدرت در آن به شکلی سنتی و همواره در درون خانواده سعودی در جریان است، با نارضایتی‌هایی از جانب گروه‌های اقلیت در داخل مواجه بوده است. در واقع سست بودن پلایه‌های مشروعیت مردمی برخی از دولت‌های منطقه آسیای جنوب غربی به‌ویژه عربستان سعودی، تصمیم‌سازان این دسته از کشورها را به سمت تأمین امنیت و حفظ حاکمیت از طریق روش‌های ممکن سوق می‌دهد. سیاست نزدیکی به غرب توسط رهبران سنتی عربستان سعودی به آنها کمک می‌کند که از تهدید احتمالی قدرت‌های منطقه‌ای در امان باشند و با تضمین قدرت آنها از جانب عوامل بیرونی توسط متحدان امکان کنترل اعتراضات داخلی را داشته باشند. در واقع می‌توان عنوان کرد که، کارکرد اصلی سیاست خارجی عربستان، تأمین ثبات و امنیت نظام پادشاهی و ممانعت از تهدیدهای ارزشی - هویتی و فیزیکی نظام مذکور است، ضمن اینکه ساختار، ترتیبات، منافع و ارزش‌های نظام پادشاهی اصلی‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر سیاست خارجی عربستان سعودی محسوب می‌شوند (اسدی، ۱۳۹۶: ۶). تأمین ثبات و امنیت قدرت خاندان آل سعود آنها را به سمت اتحاد استراتژیک با

قدرت‌های فرامنطقه‌ای سوق می‌داد. به طوری که ایالات متحده در دوران پسا جنگ سرد با استقرار پایگاه‌های نظامی در سرزمین عربستان سعودی ضمن تأمین امنیت نظام حاکم بر این کشور به حضور خود در منطقه استراتژیک خاورمیانه تداوم بخشید. البته این اتحاد از نظر اقتصادی هم به نفع واشنگتن نیز بود چراکه عربستان سعودی یکی از بزرگترین تولیدکننده‌گان نفت در جهان است. لذا رهبران پیشین سعودی نگاه شان به سیاست خارجی مبتنی بر حفظ ثبات داخلی و تداوم نظام سیاسی پادشاهی بود و در امور منطقه‌ای با رویکردی محافظه کارانه و به دور از هزینه عمل می‌کردند.

۲-۳. امارات متحده عربی

سیاست خارجی کشور امارات متحده عربی از بدو پیدایش در سال ۱۹۷۱ تا سال ۲۰۰۴ توسط شیخ زاید آل نهیان طراحی می‌شد که دارای شخصیتی کاریزماتیک بود و بخاطر موقعیتش، بر عرصه تصمیم‌گیری تسلط کامل داشت. در این دوران، پنج عامل مهم در طراحی سیاست خارجی تأثیرگذار بود که عبارت بودند از: ثروت کشور، موقعیت استراتژیک، جمعیت اندک شهروندان، هویت عرب و مسلمان و سرانجام ارتباطات قبیله‌ای بین کشورهای کوچک خلیج فارس (Alzaabi, 2019, p. 142). رهبران سیاسی امارات متحده عربی پس از استقلال از بریتانیا تمرکز خود را بر اتحاد شیخ نشین‌ها گذاشتند. با خروج نیروهای بریتانیایی و ایجاد خلاء قدرت، ناامنی و بی‌ثباتی سراسر منطقه را در بر گرفت.

در چنین وضعیتی نگاه سیاستمداران معطوف به داخل بود و آنها نه توانایی و نه ابزار لازم را جهت دخالت در امور منطقه‌ای نداشتند. پس از تلاش برای اتحاد، رهبران این کشور تازه تأسیس روی موضوع بهبود اوضاع داخلی کشور متمرکز شدند. از آنجا که امارات متحده عربی یکی از کشورهای نفت خیز حوزه خلیج فارس می‌باشد کشورهای غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا سرمایه‌گذاری و حضور فعال در این کشور را آغاز کردند. برنامه‌ریزی‌های رهبران امارت‌های متحده جهت بهبود وضعیت معیشت و اقتصاد همکاری با شرکت‌های خارجی را تداوم بخشید به طوری که رهبران غربی نیز به تعامل و افزایش سطح همکاری با این کشور تأکید داشتند.

ملازم بودن سیاست خارجی امارات متحده عربی به معنی داشتن سه عنصر جدا بود. اولین مفهوم این بود که سیاست خارجی این کشور متمرکز بر بی‌طرفی و تعادل در امور منطقه‌ای بود. جنگ هشت ساله ایران و عراق بارزترین نمونه این سیاست بود که امارات متحده عربی از هیچکدام از طرفین درگیر جنگ حمایت نکرد. دومین

عنصر تأکید سیاست خارجی این کشور بر فاکتور هویت بود. احساس تعلق خاطر به یک ملت مشترک عرب، رهبران اماراتی را وادار به پیگیری سیاست خارجی حمایت از جهان عرب می‌نمود. سومین عنصر، تکیه بر تضمین‌های خارجی برای اطمینان از امنیت خود با توجه به کوچک بودن، موقعیت جغرافیایی و فدراسیون ضعیف امارات متحده عربی بود که هنوز هم این سیاست ادامه دارد (Shahrouf, 2020). چنانچه قابل ملاحظه است تأکید رهبران سنتی امارات متحده عربی بر سیاست داخلی بوده و در سیاست خارجی جلب سرمایه برای رشد و توسعه اقتصادی در اولویت بوده است. این سیاست باعث ایجاد ثبات نسبی در داخل امارت متحده عربی شد و تعامل سازنده با دولت‌ها و شرکت‌های غربی توسعه اقتصادی را برای این کشور کوچک حوزه خلیج فارس به ارمغان آورد.

۳-۳. مصر

مصر سیاست خارجی متفاوتی را در دوره‌های مختلف تجربه کرده است. در قلب هویت ملی مصر، طبق گفته سیاستگذاران مصری، از دهه ۱۹۵۰ یک نزاع غالب بین مکاتب مذهبی و سکولار از نظر تفکر وجود داشته است. تقابل جمال عبدالناصر با ایالات متحده، انگلیس و اسرائیل در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به پنهان کاری و منحرف کردن مردم مذهبی مصر از این واقعیت کمک کرد که ناصر یک سکولاریست سرسخت بود و رژیم او تجسم دوره‌ای از تاریخ مصر است که تأثیر مذهب در زندگی سیاسی بسیار کم شد. اما به دنبال مرگ وی، اسلام‌گرایی دوباره برجسته شد (Osman, 2010, p. 94). در پس زمینه این وقایع، گرایش مصر به اسلام‌گرایی بخشی از تلاش گسترده برای رد بقایای امپریالیسم و تهدید جدید استعمار بود که اخیراً بروز نموده بود. در این وضعیت، نه تنها شرایط اقتصادی-اجتماعی مصر تسهیل کننده ظهور اخوان بود بلکه شرایط اقتصادی-اجتماعی رو به زوال چندین کشور خاورمیانه از اواسط قرن ۲۰ تا شروع قرن ۲۱ هم به این مسأله کمک نمود. به دنبال مرگ ناصر در سال ۱۹۷۰، دولت مصر همچنان به حساسیت‌ها و نیازهای اکثریت مصری‌ها پشت کرد چون شرایط اقتصادی - اجتماعی در این کشور خراب بود. در دوره رژیم‌های سادات و مبارک، سیاست خارجی مصر بیشتر به سمت قدرتهای غربی گرایش پیدا کرد. از نظر خیلی از مصریان، تصمیم انور سادات برای امضای پیمان کمپ دیوید با اسرائیل به عنوان معامله‌ای شناخته شد که «به میلیون‌ها کشته در سینا خیانت کرد» (Osman, 2010, p. 96). از روی این نوع سیاست خارجی، آنچه در دوره حکومت مبارک از ۱۹۸۱ تا ۲۰۱۱ اتفاق می‌افتاد، قابل پیشگویی بود.

سیاست خارجی مصر در دولت‌های سادات و مبارک باعث تقویت گروه‌های اسلام‌گرا مانند اخوان المسلمین شد.

مبارک با اشاره به شعارهای دوران پان عربی، تمایل خود را برای احیای نفوذ منطقه‌ای مصر نشان داد. در واقع اولین چالش سیاست خارجی مبارک عادی‌سازی روابط با کشورهای عربی بود که پس از صلح مصر با اسرائیل متوقف شده بود. مبارک با اعطای حمایت از کشورهای عربی به ویژه فلسطینی‌ها تلاش کرد تا اعتبار مصر را بازگرداند و «در راستای سیاست بازگشت به جهان عرب، مبارک نشانه‌های مکرر محدود کردن همکاری با ایالات متحده و غرب را نشان داد» (Ajami, 2011, p. 16). در واقع رهبران پیشین مصر در سیاست خارجی با محدودیت‌هایی مواجه بوده‌اند. آنها در صورت نزدیکی به غرب و اسرائیل با اعتراض کشورهای عربی و برخی گروه‌های داخلی روبرو می‌شدند. در روزهای اول پس از به قدرت رسیدن، مبارک تبلیغات رادیویی علیه کشورهای عربی را که از زمان سادات انجام می‌شد، متوقف کرد (Mahmood, 2007, p. 230).

در کل، مبارک در طی سالهای اول قدرت سه هدف را دنبال می‌کرد: پایان دادن به انزوای مصر در جهان عرب، حفظ روابط ویژه با ایالات متحده و ادامه روابط صلح‌آمیز با اسرائیل (Abootaleb, 1989, p. 57). تناقض آشکار رویکرد پان عربی در سیاست خارجی مبارک همراه با حفظ صلح با اسرائیل، مدیریت سیاست خارجی وی را دشوار کرد (Ahmadian, 2014, p. 18). سیاست‌های خارجی دوگانه مبارک و مشکلات داخلی زمینه را برای ایجاد نارضایتی‌ها فراهم نمود. علاوه بر سرکوب سیاسی در دوران رژیم مبارک، وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی مصر عامل مهمی در شکست رژیم و نهادهای اجتماعی آن و ظهور اخوان بود. تلاش مبارک برای خصوصی‌سازی گسترده تحت سیاست‌های نئولیبرالیستی دهه ۱۹۹۰ به این معنی بود که شکاف بین فقیر و غنی بیشتر شد (Shenker, 2016). برنامه‌های توسعه‌ای مانند ابتکار قاهره ۲۰۳۰ با هدف جذب نخبگان داخلی و خارجی به قاهره، طبقه متوسط و طبقه پایین مصری را از خود دور کرد. برنامه خصوصی‌سازی مبارک کمکی به بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی اکثر مصریان نکرد (Awadi, 2004, p. 190). این بیگانگی منجر به تمایل بیشتر برای «مقاومت در برابر گسترش هر آموزه بازار آزاد که حقوق اجتماعی و اقتصادی آنها را نفی می‌کرد» شد (Shenker, 2016, p. 46). دین تبدیل شد به راهی برای تخلیه این ناامیدی‌های سیاسی اجتماعی، به این معنا که سازمان‌های مذهبی مانند اخوان، وسیله‌ای برای بیان این ناامیدی‌ها

شدند (Cleveland & Bunton, 2016, p. 544). مجموع این مسائل زمینه را برای تشدید اختلافات داخلی فراهم نمود و گروه‌های ناراضی با بسیج توده‌ای و با جهت دادن اعتراضات توانستند رژیم مبارک را ساقط کنند. در کل می‌توان اذعان داشت سیاست خارجی رهبران مصر نتوانست در راستای منافع ملی و بهبود شرایط اقتصادی این کشور باشد. اختلاف بین جهان عرب و اسرائیل محدودیت‌های ناخواسته‌ای را به رهبران مصر در تعیین خط مشی سیاست خارجی مستقل تحمیل می‌کردند.

۴. الزامات و ضروریات سیاست‌گذاری در عرصه خارجی از نگاه نسل سنتی رهبران عرب

کشورهای عربی علی‌رغم داشتن نظام‌های سیاسی سنتی و نبود سازوکار مدرن در مملکت‌داری بی‌نیاز از روابط با سایر نظام‌های سیاسی نیستند. کشورهای عربی برای محافظت از خود در برابر نفوذ کشورهای قدرتمند منطقه‌ای و جلوگیری از ایجاد ناامنی و بی‌ثباتی به توسعه و ایجاد روابط با سایر نظام‌های سیاسی نیازمندند.

کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در سال‌های پس از جنگ جهانی روابط نزدیکی با ایالات متحده آمریکا برقرار کردند. واشنگتن با نفوذ گسترده در منطقه و تقویت و گسترش پایگاه‌های نظامی ضمن رصد فعالیت دیگر رقبای انرژی‌ارزان این کشورها نیز بهره‌برداری می‌کند. کشورهای کوچک عربی نیز با فروش انرژی خام منابع مالی خود را به راحتی تأمین می‌کنند و طی چند سال اخیر کشورهایمانند امارات متحده عربی و قطر با پشتیبانی شرکت‌های غربی در ایجاد توسعه زیرساخت‌ها و مدرنیزاسیون شهرها به خوبی عمل کرده‌اند. آمریکایی‌ها در منطقه خاورمیانه با توجه به منافع خود با رژیم‌های سنتی کنار آمدند و از آنها حمایت کردند. در واقع استراتژیست‌های امنیت محور در آمریکا بر این باورند که سیاست ایالات متحده در قبال کشورهای جهان باید چند بعدی و گزینشی باشد؛ به این معنی که آمریکا باید کشورها را از لحاظ اهمیت، موقعیت و جایگاه، اولویت بندی نماید، در جایی دموکراسی را دنبال کند و در جایی دیگر موضوعات امنیت را پیگیری نماید. از این رو به زعم این گروه، خاورمیانه جایی است که آمریکا چاره‌ای ندارد جز آنکه نظاره‌گر فقدان دموکراسی باشد (واعظی، ۱۳۹۲، ص. ۴۱).

روابط آمریکا به عنوان ابرقدرت پس از جنگ سرد طی سال‌های اخیر با کشورهای حوزه خلیج فارس تقویت شده است. البته در بین کشورهای عربی چند کشور که

رهبران آن‌ها مورد تأیید واشنگتن هستند روابط در سطح بالاتری قرار دارد. به عنوان مثال امارات متحده عربی از شرکای نزدیک آمریکا در منطقه می‌باشد به طوری که روابط با ایالات متحده به ویژه پس از شوک حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که دو اماراتی در میان نوزده هواپیما ربا بودند، عمیق‌تر شد و تلاش شد که این رابطه، همچنان سنگ بنای سیاست خارجی امارات متحده عربی باقی بماند (Chandrasekaran, 2014, p. 9). این ارتباط نزدیک از گذشته برقرار بوده و یکی از مهمترین عوامل ثبات و امنیت در این کشور حمایت واشنگتن از حفظ نظام مستقر در ابوظبی و سایر کشورهای مشابه می‌باشد. طبیعتاً آمریکا در حمایت از چنین نظام‌هایی با توجه به منافع منطقه‌ای خود اهدافی را دنبال می‌کند. امارات متحده عربی در منطقه خلیج فارس واقع شده است، منطقه‌ای که برای قرن‌ها از اهمیت استراتژیک ویژه‌ای برای قدرت‌های بین‌المللی برخوردار بوده است و حتی امروزه «یکی از به شدت مسلح‌ترین، امنیتی‌ترین و ناپلیدارترین مناطق جهان» است (Kamrava, 2018). علاوه بر امارات متحده عربی سایر کشورهای این حوزه دارای اهمیت ویژه‌ای برای قدرت‌های جهان هستند لذا منافع ابرقدرت‌ها در طول تاریخ ایجاب می‌کند تا گستره نفوذ خود در مناطق استراتژیک را تقویت کنند. کشورهای عربی نیز با توجه به تحولات پساجنگ سرد مانند ظهور قدرت‌های منطقه‌ای، وقوع انقلاب اسلامی ایران، جنگ‌های منطقه‌ای، رقابت بین قدرت‌های فرمانطقه‌ای بر سر نفوذ در خاورمیانه و رشد تروریسم و بنیادگرایی دینی در منطقه نیازمند ایجاد روابط نزدیک با نظام‌های سیاسی مؤثر بودند تا ضمن حفاظت از ثبات و امنیت خود در محور ایجاد توسعه و رفاه به کمک سایر نظام‌ها گام بردارند.

۵. رویکرد نسل سنتی رهبران عرب نسبت به جمهوری اسلامی ایران

روابط بین کشورهای جنوب‌شرقی عربستان از جمله امارات متحده عربی و ایران از دیرباز برقرار بوده است و سابقه روابط تجاری و سیاسی بین دو ملت به هزاران سال قبل برمی‌گردد و آبراه خلیج فارس همواره تبادل بین این دو ملت را تسهیل کرده است. در دوره‌هایی که ایران توسط یک دولت متمرکز قوی اداره می‌شده است، تمایل به اتخاذ یک سیاست توسعه‌طلبانه در شمال خلیج فارس داشته است و اوقاتی که ایران ضعیف بوده است، کشورهای جنوب شرقی عربستان، فعالیت خود را در ضلع شمالی آبراه گسترش داده‌اند (Hellyer, 2001). روابط ایران و کشورهای عربی همواره از سطحی متعادل برخوردار نبوده است. گاهی با توجه به تحولات منطقه‌ای روابط

بین ایران و بعضی از کشورهای عربی به طرز خطرناکی پرتنش شده است. روابط بین ایران با کشورهای عربی تحت تأثیر مسائل متعددی از جمله مذهب، تعامل با غرب، مسئله فلسطین و حسن همجواری تدوین شده است. رهبران سنتی عرب با توجه به رویکرد محتاطانه تلاش می‌کردند که با ایجاد سطحی از روابط از رویارویی و تنش با ایران حذر کنند. در ادامه رویکرد رهبران عربستان سعودی، امارات متحده عربی و مصر در قبال ایران را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۵. عربستان سعودی

عربستان سعودی به عنوان رهبر معنوی کشورهای عربی همواره روابطی پر فراز و نشیب با ایران داشته است. به طور کلی ایران و عربستان از منظر جغرافیایی و ژئوپلیتیکی در چندین حوزه به رقابت می‌پردازند که مهمترین حوزه‌های رقابتی در خوشه خلیج فارس می‌باشد (فرجی، ۱۳۹۹، ص. ۵۳۹). گرچه طی سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی روابط دو کشور بارها وارد تنش شده است اما سطحی از روابط و همکاری بین این دو کشور مهم منطقه‌ای در جریان بوده است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سعودیها ایران را به منزله یک عامل عدم اطمینان و برهم زننده وضع موجود در منطقه و فراهم کردن زمینه حرکتی مشابه علیه خود تلقی کردند (Alipour, 2018, p. 15). همین نگرش باعث ترس رهبران پیشین عربستان سعودی از تحرک‌های منطقه‌ای ایران شد. می‌توان ریشه اختلافات دو کشور را در قرائت شیعی ایران از اسلام در مقابل قرائت وهابی سعودی‌ها دانست اما سعودی‌ها با نزدیکی به واشنگتن، سرکوب نیروهای نزدیک به ایران در داخل خاک خود و سطح منطقه و ناکارآمدی در مراسم حج که طی سال‌های اخیر باعث جان باختن تعداد زیادی از حجاج ایران در هنگام برگزاری مناسک حج شده است، دامنه اختلاف با ایران را گسترش داده‌اند.

در مقابل ایران نیز با نفوذ در سطح منطقه و حمایت از گروه‌های شیعی در داخل خاک کشورهای عربی باعث ایجاد نگرانی رهبران عرب شده است. با وجود همه این مسائل رهبران پیشین سعودی در تعامل با ایران رویکردی تدافعی و محافظه کارانه را اتخاذ می‌کردند که بدون رویارویی مستقیم در تلاش بودند که گستره نفوذ منطقه‌ای ایران را محدود سازند. ایران و عربستان سعودی مدتهای مدیدی است که رقابتی منطقه‌ای در خاورمیانه بوده‌اند که هر کدام در تلاش برای کنترل خاورمیانه از طریق کنترل سایر مناطق می‌باشند به طوری که نیروهای نیابتی آنها در کشورهای لبنان، یمن، بحرین و سوریه با هم درگیر هستند. به طور کلی سیاست ورزی متکی بر

وابستگی نیروهای خارجی، غرب گرایی، رویکرد تدافعی در سیاست خارجی، تمرکز بر رویکرد دفاعی در امنیت ملی و به رسمیت نشناختن اسرائیل از مهمترین شاخصه‌های سیاست ورزی رهبران پیشین عربستان سعودی بود (عزیزیان و همکاران، ۱۳۹۹، ص. ۳۱۸). اما سیاست تدافعی با ظهور نسل جدید رهبران در این کشور تغییر یافت. با تحلیل دقیق رویکرد فعلی رهبران عرب می‌توان نگاه محافظه‌کارانه رهبران سنتی نسبت به ایران را به خوبی درک کرد.

۲-۵. امارات متحده عربی

اصول سیاست خارجی امارات متحده عربی در دوران شیخ زاید آل نهیان شامل حفظ حاکمیت ارضی، حمایت از امنیت ملی، ظرفیت‌سازی، افزایش سطح رفاه اقتصادی، تقویت جایگاه بین‌المللی خود و دستیابی به صلح و ثبات در سطح بین‌المللی بود. با این حال، بعد رهبری بخش مهمی از سیاست خارجی امارات متحده عربی است که بازتاب بنیانگذار آن، شیخ زاید آل نهیان و ارزشها و ادراکات سیاسی وی است.

در سال ۱۹۷۲، شیخ زاید اهداف اصلی سیاست خارجی امارات را حل و فصل صلح آمیز منازعات با کشورهای همسایه، حمایت از اهداف عربی، هماهنگی با کشورهای عربی در همه زمینه‌ها و تعهد بین‌المللی به اصول منشور سازمان ملل متحد برشمرد (Alzaabi, 2019, p. 143). لذا امارات متحده عربی به دنبال سیاست ارتقاء روابط صمیمانه با همسایه‌های خود، نه تنها همواره خواستار برقراری روابط خوب با همسایه قدرتمند خود ایران بوده است، بلکه خواهان برقراری روابط گسترده تجاری و پیوند بین مردم در هر دو طرف سواحل خلیج فارس بوده است.

البته این روابط دوستانه تحت تأثیر منفی ادعای مالکیت جزایر سه گانه ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک توسط امارات متحده عربی بوده است. ولی در سایر موارد همواره روابط مستحکم تجاری بین ایران و امارات متحده عربی برقرار بوده است و این روابط مستحکم باعث پایداری امنیتی در منطقه شده است. روابط بین ایران و امارات متحده عربی در سال ۱۹۷۹ تحت تأثیر پیروزی انقلاب اسلامی مردم ایران قرار گرفت و با توجه به شرایط انقلابی در ایران، امارات می‌خواست خود را در مقلبل نامنی‌های احتمالی در حوزه خلیج فارس مصون نماید. در طول جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و همچنین اشغال کویت توسط عراق در اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی، ایران همواره از کشورهای حوزه خلیج فارس می‌خواست که از دخالت در جنگ بر علیه ایران خودداری نمایند. بعد از این دو جنگ، ایران ظرفیت‌های نظامی

خود را بازسازی کرد و نه تنها به سلاح‌های پیشرفته دسترسی پیدا نمود بلکه به عنوان اولین کشور در منطقه خلیج فارس دارای زیردریایی شد. در اواسط سال ۱۹۹۲، موضوع جزایر سه گانه مجدداً برجسته شد و ایران قانون جدیدی اعلام کرد مبنی بر اینکه هر کسی که درخواست ورود و خروج از جزیره ابوموسی را دارد باید ویزای ایرانی داشته باشد و بدین ترتیب از ورود اماراتی‌ها به ویژه معلمین به جزیره ممانعت به عمل آمد. از دید امارات این اقدام برخلاف یادداشت تفاهم بین ایران و امارات متحده عربی در خصوص جزایر سه گانه بود بنابراین امارات از کشورهای خلیج فارس و اتحادیه عرب درخواست کمک نمود و ایران نیز از مواضع خود عقب‌نشینی نمود. لذا یکی از مهمترین ریشه‌های اختلاف تهران - ابوظبی بحث مالکیت جزایر سه گانه ایرانی می‌باشد که رهبران امارات متحده عربی همواره در نشست‌های مجامع بین‌المللی ادعای خود بر مالکیت این جزایر را مطرح می‌کنند که البته با واکنش جدی از سوی ایران پاسخ داده شده است. در سالهای بعد تغییرات زیادی در سیاست امارات متحده عربی در خصوص ادعای مالکیت این سه جزیره ایجاد شد. امارات تأکید کرد که تنها از طریق راه‌حلهای مسالمت‌آمیز به دنبال احقاق حقوق خود خواهد بود و بنابراین با حمایت کشورهای حاشیه خلیج فارس، اتحادیه عرب و سازمان ملل، در دیوان بین‌المللی دادگستری طرح دعوی نمود و پیشنهاد داد که یا مذاکرات مستقیم بین دو کشور برگزار شود و یا حکم دیوان مذکور لازم‌الاجرا خواهد بود هر چند که از سال ۲۰۰۰ به بعد پیشرفت خاصی حاصل نشده است (Lacroix, 2014). چنانچه مطرح شد روابط امارات متحده با همسایگان از سطح قابل قبولی برخوردار بود یعنی علی‌رغم اختلافات در سطح منطقه این کشور به ورود مستقیم در منازعات منطقه‌ای علاقه‌ای نداشت و بر ثبات سیاسی متمرکز بود.

۳-۵. مصر

از نظر تاریخی، اولین تماس ایرانیان با مصر، امپراتوری پارس بود که تا پیش آن به ۵۵۰ سال قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد. در دوران خلافت فاطمیان (سالهای ۹۰۰ تا ۱۲۰۰ میلادی)، ایران یکی از قدرتمندترین دوره‌های روابط فرهنگی را با مصر داشته است. طبیعتاً این دوره با دوره تأسیس ازهر و ظهور تشیع اسماعیلی در مصر مصادف شد. در سال ۱۸۶۹، دولت فرانسه، ناصرالدین شاه ایران را به مراسم تحلیف دولت دعوت کرد و هیئتی نزد شاه فرستاد. در همان دوره، ظهور سید جمال‌الدین اسدآبادی در قاهره و فعالیتهای علمی وی، موجب تقویت تعامل فرهنگی بین دو کشور شد. در قرن نوزدهم، اگر چه مصر از نظر شکلی به عثمانی‌ها وابسته بود اما

برای خودمختاری و استقلال خود تلاش می‌کرد. از طرف دیگر، ایران مهمترین کشور در منطقه برای مصر به منظور حمایت سیاسی از آنها علیه عثمانی‌ها بود. اشغال مصر توسط امپراطوری بریتانیا در سال ۱۸۸۱، جنگ هژمونی روسیه و انگلیس بر سر ایران و جنبش‌های مشروطه‌خواهی ایران مهمترین مشکلات دو کشور بود. ازدواج محمد رضا پهلوی با خواهر ملک فاروق پادشاه مصر باعث نزدیکی دو پادشاهی به هم شد. توافق‌نامه بین دولت‌های انگلیس و مصر در سال ۱۹۳۶، اگر چه به اشغال مصر در عمل پایان نداد اما به طور قانونی اشغال مصر به پایان رسید (Taflioglu, 2019, p. 297). روابط ایران و مصر از گذشته تا امروز روندی متفاوت را طی کرده است. مصر به عنوان یکی از کشورهای مسلمان و مهم خاورمیانه همواره به صورت مستقیم و غیر مستقیم بر تحولات سیاسی این منطقه حساس اثرگذار بوده است.

از آنجا که مصر یکی از کشورهای آفریقایی منطقه خاورمیانه می‌باشد به علت موقعیت ژئوپلتیکی به عنوان دروازه اروپا شناخته می‌شود. این کشور بر کانال حساس سوئز که از مهمترین و حیاتی ترین گذرگاه‌های تبادل کالا و تجارت بین‌الملل است، تسلط دارد. مصریها از گذشته دور با ایرانیان آشنایی دارند. برای بررسی دقیق روابط سیاسی دو کشور باید به دوره هخامنشیان برگردیم که اولین تماس بین ایران و مصر برقرار شد. عوامل مؤثر و دخیل بر روابط سیاسی این دو کشور مهم منطقه‌ای ظرف چند سال اخیر که اتفاقاً با تحولات زیادی در مصر همراه بود، نشان می‌دهد که علاوه بر بازیگران و ساختارهای سیاسی داخل این دو کشور، عوامل منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در میزان و حدود روابط این دو کشور تأثیر گذار هستند.

یکی از مهمترین عوامل تعیین کننده سیاست خارجی این کشور موقعیت حساس جغرافیایی می‌باشد. علاوه بر این نگاه متفاوت بازیگران سیاسی از یک سو و تغییر و تحولات سیاست بین‌الملل از سوی دیگر روسای جمهور مصر را که اغلب از طریق کودتا به قدرت می‌رسیدند وادار به اتخاذ رویکردی متفاوت در سیاست خارجی می‌کرد (عزیزیان و رفیع، ۱۴۰۰، ص. ۷۴۰). علی‌رغم بی‌ثباتی سیاسی در این کشور و تغییرات دائمی در سطوح مختلف تصمیم‌گیری، ظرف بیش از پنجاه سال اخیر دولت‌های مصر سیاست خارجی خود را تحت تأثیر مسائل خارجی تدوین کرده‌اند و یا آزادی عمل برای اتخاذ رویکردی مستقل در سیاست خارجی نداشته‌اند. با ظهور اسرائیل، مصریها تلاش کرده‌اند در تدوین سیاست خارجی ملاحظاتی جهت حفظ امنیت خود در نظر بگیرند که این مسئله بر روابط آنها با ایران نیز تأثیر گذار بوده است. البته اظهار نظرهای متعارض مقامات ایرانی در مورد سیاست خارجی که خود

ناشی از مراکز متعدد تصمیم‌گیری است، کشور را با مشکلاتی روبه‌رو کرده است. این مشکلات را در مورد روابط ایران و مصر به خوبی می‌توان مشاهده کرد؛ اما مهمترین تعارض ایران و مصر در حوزه سیاست خارجی، مربوط به روابط دو کشور با اسرائیل و آمریکا است. مواضع دو کشور در این مورد با یکدیگر اختلافاتی عمیق و اساسی دارد (جعفری‌ولدانی، ۱۳۸۳، ص. ۷۷). اما تعارض در دوره سوسی فراتر از مسئله اسرائیل می‌باشد. مصر با ورود به ائتلاف‌های منطقه‌ای که ضد ایرانی هستند عملاً سیاست غیر تعاملی با ایران را دنبال می‌کند.

۶. خوانش الگوی سیاست‌گذاری خارجی در نگاه نسل سنتی رهبران عرب در چارچوب رئالیسم تدافعی

باتوجه به مسائل مطرح شده در مورد نگرش سیاست خارجی رهبران سنتی عرب آنچه حائز اهمیت است نوع مواجهه‌ی این رهبران با تحولات منطقه‌ای بود. رهبران سنتی سه کشور عربی عربستان سعودی، امارت متحده عربی و مصر که در این پژوهش نگرش سیاست خارجی آنها مورد بحث قرار گرفت رویکردی تدافعی نسبت به سیاست خارجی اتخاذ می‌کردند. در واقع می‌توان الگوی سیاست‌گذاری آنها را در چارچوب رئالیسم تدافعی مورد خوانش قرار داد. نظریه‌های رئالیستی که گاه از آنها به صورت مکتب اندیشه سیاست قدرت یاد می‌شود (قوام، ۱۳۹۳، ص. ۷۹)، از آغاز شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل نظریه غالب سیاست جهانی بوده است (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ص. ۳۳۰). در قرن بیستم، پس از ناکامی نظریه‌های لیبرالیستی در تبیین و تحلیل رویدادها و تحولات نظام بین‌الملل، تئوری‌های رئالیستی حضور چشم‌گیری در عرصه تئوریک روابط بین‌الملل یافتند. سابقه مکتب رئالیستی در تحلیل و تبیین سیاست خارجی طولانی است. در سده‌های میانه نیز نیکولو ماکیاولی را می‌توان در زمره‌ی شاخص‌ترین واقع‌گرایان قرار داد، چراکه وی دیدگاهی به‌شدت بدبینانه در مورد سرشت انسانی ارائه داد و بر استقلال و خوداتکایی دولت به‌عنوان عامل بقا تأکید ورزید و از این‌رو به ماندگاری و اعتمادپذیری اتحادها بدبین بود. ماکیاولی اتحاد و پذیرش تعهد از سوی شه‌ریار را نوعی آسیب‌پذیری و تهدیدآفرینی می‌داند و از این‌رو به شه‌ریار توصیه می‌کند که صرفاً در پی کسب و بیشینه‌سازی قدرت خودش باشد (پیس، ۱۳۸۴، ص. ۹۳). با توجه به این‌که رهبران سنتی عرب علی‌رغم بدبینی به قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران رویکردی تهاجمی اتخاذ نمی‌کردند اما به صورت واحدهای مستقل به انباشت تسلیحات مبادرت نموده و روی

حمایت نظامی متحدین خارجی، بویژه ایالات متحده حساب می‌کردند و به نوعی رویکرد تدافعی نسبت به تحولات منطقه‌ای اتخاذ می‌نمودند. چنانچه، استفن والت معتقد است، آنچه در روابط میان دولت‌ها اهمیت دارد برداشت آنها از یکدیگر به‌عنوان تهدید است نه صرف میزان قدرت هر یک از آنها. دولت‌ها در برابر آن دسته از دولت‌هایی موازنه‌سازی می‌کنند که تهدیدی فوری نسبت به موجودیت یا منافع آنها باشند (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص. ۱۳۵). والت معتقد است دولت‌ها تهدیدهای ناشی از سایر دولت‌ها را برحسب قدرت نسبی، قرابت و نیات آنها و نیز موازنه‌ی تهاجم - تدافع ارزیابی می‌کنند. والت معتقد است از آنجا که موازنه‌سازی به نحو فراگیری در نظام بین‌الملل وجود دارد، رفتار تجدیدنظرطلبانه و تجاوزکارانه محکوم به شکست است و دولت‌های طرفدار وضع موجود می‌توانند دیدگاه نسبتاً خوش‌بینانه‌ای در مورد تهدیدات اتخاذ کنند. در یک جهان مملو از موازنه‌سازی، بهترین سیاست‌ها سیاست‌هایی هستند که خویش‌داری و ملایمت را القا می‌کنند (Walt, 1987, p.27). رویکرد تدافعی رهبران سنتی عرب در مقابل تهدیدها نوعی استراتژی مبتنی بر ملایمت و خویش‌داری بود. از آنجا که کشورهای عربی با توجه به مشکلات داخلی از جمله مسئله مشروعیت از حمایت تمامی گروه‌ها در داخل برخوردار نبودند لذا بیش از آن که علاقمند به رویکرد فعالانه در تحولات منطقه‌ای باشند انرژی خود را صرف ثبات سیاسی در درون می‌کردند و تلاش کردند که با اتخاذ رویکردی تدافعی از بروز تنش‌های منطقه‌ای جلوگیری کنند. در کل رویکرد این رهبران در سیاست خارجی دارای ویژگی‌هایی مانند؛ وابستگی اقتصادی به کشورهای غربی؛ غرب‌گرایی و به رسمیت نشناختن اسرائیل بود که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱-۶. وابستگی اقتصادی به کشورهای غربی

متکی بودن به قدرت‌های بزرگ یکی از ویژگی‌های مهم سیاست ورزی رهبران سنتی عرب در امور خارجی بود. وابستگی کشورهای عربی را می‌توان با دو عامل مرتبط به هم توضیح داد. اولین مورد ادغام تدریجی اقتصاد منطقه عربی در سیستم اقتصادی بین‌المللی بود که در نیمه دوم قرن گذشته سرعت گرفت. دوم انحراف روند توسعه اقتصادی به منظور تأمین نیازهای اقتصادهای پیشرفته‌تر از نظر فنی یعنی اقتصاد بازار کشورهای صنعتی اروپای غربی، ایالات متحده و ژاپن بود (Alnasrawi, 1986, p. 17). البته وابستگی به غرب صرفاً به منظور توسعه در امور اقتصادی از سوی کارگزاران عرب دنبال نمی‌شد. بلکه رهبران عرب برای حفظ ثبات سیاسی و امنیت نیازمند حمایت قدرت‌های فرمانبردار منطقه‌ای بودند. وابستگی به نیروهای خارجی

باعث می‌شد که در حوزه اقتصادی و توسعه روابطی بین کشورهای عرب و شرکت‌های خارجی ایجاد شود که این مسئله باعث بهبود نسبی وضعیت اقتصادی، سطح رفاه و معیشت در کشورهای عربی بویژه امارات متحده عربی و قطر شده است. همه کشورهای عربی صرف نظر از ماهیت منابع فردی خود، از ویژگی‌های معمول مشترک در همه کشورهای در حال توسعه برخوردارند. اینها شامل اتکای شدید به صادرات یک یا چند ماده خام اولیه برای درآمد ارزی؛ اتکای زیاد به یک بخش اقتصادی به عنوان منبع اصلی درآمد مانند کشاورزی یا نفت؛ نرخ بالای بیکاری و کم‌کاری؛ فقدان بخش صنعتی؛ فقدان یک سیستم مالیاتی پیشرفته؛ اعتماد زیاد به بازارهای خارجی به عنوان منابع تولیدات صنعتی، مواد اولیه و مواد غذایی؛ وابستگی به بازارهای سرمایه کشورهای صنعتی به عنوان منابع و سپرده‌های وجوه؛ پیوند ارزهای ملی با ارز کشورهای صنعتی که اغلب یک قدرت استعماری سابق بوده و بیش از هر چیز سطح بسیار پایین سرانه درآمد ملی هستند (Alnasrawi, 1986, p. 19). ارتباط اقتصادی با شرکت‌ها و کشورهای غربی ضمن ایجاد رضایت نسبی در بین شهروندان کشورهای نفت خیز خلیج فارس از نظر ثبات سیاسی و کنترل اعتراضات داخلی نیز مؤثر بود. ضمناً کشورها و شرکت‌های غربی هم از روابط تجاری با کشورهای ثروتمند عربی رضایت داشته‌اند و روابط تجاری و اقتصادی کماکان ادامه دارد و امروزه کشورهای عربی حوزه خلیج فارس از مهمترین شرکای تجاری شرکت‌های بزرگ غربی هستند. به عنوان مثال، با وجود منابع غنی نفت و گاز، دولت امارات متحده عربی به دنبال تنوع‌بخش به اقتصاد است. سهم نفت و گاز در تولید ناخالص ملی از ۳۴ درصد در سال ۲۰۰۵، به ۲۹ درصد در سال ۲۰۰۹ کاهش یافت. در این کشور مناطق آزاد تجاری نقش بسیار مهمی در میزان تولید ناخالص داخلی ایفا کرده و این کشور را به یک مرکز تجاری، بازرگانی و مالی در منطقه تبدیل کرده است (سردار نیا و عزیزی، ۱۳۹۴، ص. ۲۰۷). بی‌تردید نقش شرکت‌های چند ملیتی رشد اقتصادی این کشور مؤثر است.

۲-۶. غرب‌گرایی

یکی از ویژگی‌های سیاست خارجی رهبران پیشین کشورهای عربی مورد بحث در این پژوهش یعنی امارات متحده عربی، عربستان سعودی و مصر غرب‌گرایی بود. غرب‌گرایی به مثابه اتخاذ تجربیات غربی در مملکت داری نبود. رهبران عرب دنباله‌رو نوع نظام سیاسی در غرب نیز نبودند. عرب‌ها برای حفظ قدرت و در امان ماندن از امواج غرب‌گرایی به‌ویژه در دوران نظام تک قطبی نیازمند حمایت

کشورهای غربی بخصوص ایالات متحده بودند. چنانچه قبلاً هم اشاره شد نظام‌های سیاسی عربی اغلب سنتی و مورثی هستند و با فلسفه غرب در تضاد بوده و از طرفی دیگر در این کشورها اقلیت‌های سیاسی و مذهبی جایی در قدرت ندارند بنابراین اتکای به آمریکا می‌توانست حاشیه امنی برای رهبران سنتی عرب ایجاد کند. البته غرب و به‌ویژه آمریکا با حمایت از رهبران عرب به نفوذ خود در منطقه مهم و راهبردی خلیج فارس ادامه دادند و از منابع هنگفت انرژی نیز بهره‌مند شدند. ایالات متحده از روابط صمیمانه و گرم، بر اساس علاقه واقعی، با همه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس برخوردار است. امارات متحده عربی یکی از بزرگترین تولیدکنندگان نفت با رتبه هفتم از نظر ذخایر متعارف نفت در جهان است. اقتصاد این کشور پس از عربستان سعودی دومین اقتصاد بزرگ در جهان عرب است. علاوه بر این، امارات متحده عربی دارای یکی از متنوع‌ترین اقتصادها در میان کشورهای شورای همکاری خلیج فارس است. نفت فقط ۳۳٪ از تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص می‌دهد که کمترین میزان در میان کشورهای نفت‌خیز شورای همکاری خلیج فارس است. همچنین، امارات متحده عربی مهم‌ترین شریک تجاری و بزرگترین بازار صادرات ایالات متحده در منطقه است. (Alshateri, 2020). مسئله نفت در مورد روابط واشنگتن - ریاض نیز حائز اهمیت است. آمریکا از طریق روابط گسترده با عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی حوزه خلیج فارس ایران را نیز تحت فشار قرار می‌دهند. چنانچه در دوران تحریم نفتی ایران، واشنگتن کشورهای عربی را وادار به افزایش تولید جهت جبران کمبود نفت در بازارهای جهانی نمود. عربستان سعودی نیز در گذشته بیش از آنکه به دنبال اتخاذ موضعی مستقل در سیاست خارجی باشد، رویکرد دنباله روی و خنثی سازی تهدیدات قدرت‌های منطقه‌ای را در دستور کار قرار می‌داد. رهبران مصری نیز از دوران جمال عبدالناصر تا حسنی المبارک و حتی دوران کوتاه محمد مرسى علی‌رغم راهبردهای متفاوت و گاهاً متضاد در سیاست خارجی روابط با غرب و متکی بودن به قدرت‌های فرامنطقه‌ای از دغدغه‌های مهم رهبران آن کشور بوده است. به طوری که روابط با غرب و یا قطع ارتباط با آن در شرایط داخلی کشور از نظر اقتصادی و روابط گروه‌های سیاسی نقش مؤثری ایفا کرده است.

۳-۶. به رسمیت نشناختن اسرائیل

یکی از شاخصه‌های مشترک سیاست ورزی رهبران سنتی عرب به رسمیت نشناختن اسرائیل بود. مصر به رهبری جمال عبدالناصر پیش‌تاز اعراب در تقابل با

اسرائیل بود. پس از شکست اعراب در جنگ با اسرائیل در سال ۱۹۴۹ ملک فاروق پادشاه مصر با کودتای افسران جوان از قدرت برکنار شد و با به قدرت رسیدن الناصر تلاش‌های جدی از سوی ایشان برای اتحاد اعراب به منظور تقابل با اسرائیل شکل گرفت. عبدالناصر در سال ۱۹۵۶ کانال راهبردی سوئز را ملی اعلام کرد که این مسئله منجر به جنگ دوم اسرائیل با اعراب شد. مناقشه رهبران سنتی عرب با اسرائیل همواره یکی از مهمترین راهبردهای سیاست خارجی آنان بود. در این راستا، تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی مصر از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۶، دولت ناصر را به سمت پان عربیسم سوق داد. از جمله مهمترین تحولات، حمایت گسترده ملت‌های عرب از مصر در جریان ملی شدن کانال سوئز و جنگ بعدی آن بود. علاوه بر این، ناصر مبارزه علیه استعمار و صهیونیسم را یک هدف مشترک عربی می‌دانست که تحت رهبری مصر انجام می‌شود. در نتیجه، عربیت مصر رهبری آزادی‌خواهان کشورهای عربی را بر عهده خواهد گرفت. گرایش عدم تطابق مصر نیز باید در این چارچوب تفسیر شود (Al-Rodhan et al., 2011, p. 19). سایر رهبران عرب مانند شیخ زاید آل نهیان در امارات متحده عربی نیز در تقابل با اسرائیل با سایر کشورهای عربی همکاری می‌کرد. هویت شیخ زاید به عنوان یک عرب و مسلمان، امارات را به اتخاذ این مجموعه از اهداف سیاست خارجی رهنمون ساخت.

برای امارات، این مسئله تبدیل به یک سیاست خارجی شد که تمرکز آن بر ایجاد روابط قوی با کشورهای حاشیه خلیج فارس بود (Rugh, 2002). از این رو، می‌توان گفت که شرایطی که سیاست خارجی امارات متحده عربی را در دوران شیخ زاید تعیین می‌کند شامل توجه به ویژگی‌های امارات کوچک از لحاظ مساحت و جمعیت، ثروت قابل توجه ناشی از نفت، موقعیت استراتژیک کشور و مهمتر از همه رهبری آن می‌باشد (Alzaabi, 2019, p. 144). سایر کشورهای مهم عربی نیز ضمن مشارکت در جنگ با اسرائیل از آرمان فلسطین و گروه‌های مقاومت در این کشور حمایت می‌کردند.

البته سیاست اسرائیل ستیزی به مثابه هویت محوری در تدوین سیاست خارجی که توسط ناصر پیگیری می‌شد و سپس سیاست محوری سایر رهبران عربی شد از سوی گروه‌های رقیب در داخل با انتقاد مواجه بود. در تغییر اولویت‌های هویتی و در نتیجه سیاست خارجی، تحت تأثیر نتایج پان عربی دوران ناصر، سادات از ابزار انحصاری رسانه‌های دولتی استفاده کرد. واضح است که هر رهبر که خط مشی جدیدی را در پیش می‌گیرد باید آن را از طریق مجموعه اهدافی توجیه کند که

تحقق آنها توسط رهبر از طریق آن سیاست وعده داده شده است (Anderson et al., 1992, p. 760). بر این اساس، رسانه‌های دولتی به موضوعاتی از جمله هزینه‌های هنگفت جنگ با اسرائیل برای مصر، دستاوردهای ناچیز ائتلاف با اعراب، اتخاذ سیاست‌های پان عربی و به ویژه درک متفاوتی که بر تأمین منافع مصر تأکید داشت، اشاره می‌کردند. اما در مجموع سیاست به رسمیت نشناختن اسرائیل از راهبردهای مشترک رهبران سنتی عرب بود. اما این سیاست راهبردی با تحولات سیاسی کشورهای عربی به‌ویژه در سال‌های ۲۰۱۱ به بعد با تغییرات جدی مواجه شد.

بهار عربی سال ۲۰۱۱ به احتمال زیاد به عنوان یک فصل سیاسی عمیق که تغییراتی در سیاست داخلی جهان عرب بوجود آورد، در تاریخ ثبت خواهد شد. حال باید دید چگونه تغییرات سیاسی که در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا رخ داد، به احتمال زیاد روابط بین‌المللی جهان عرب را در مقیاس عمومی و موقعیت منطقه‌ای و ترجیحات شورای همکاری خلیج فارس را در مقیاس بزرگتر تغییر خواهد داد (Kamrava, 2012, p. 96). یکی از تغییرات عمده در سیاست خارجی اعراب در سال‌های پس از بهار عربی تلاش برای تغییر در راهبرد سیاست خارجی و ائتلاف بندی‌های جدید منطقه‌ای می‌باشد که عادی سازی روابط با اسرائیل محور مهم این تغییر نگرش است. به زعم بیشتر سلطنت‌نشینان حوزه خلیج فارس، این تغییرات پویا به عنوان یک تهدید امنیتی تلقی شد. این واقعیت جدید تغییر شکل خاورمیانه به معنای اتخاذ موج جدیدی از اقدامات دیپلماتیک و امنیتی برای اطمینان از ایمنی و ثبات امارات، خلیج فارس و منطقه بود. منظور این بود که با استفاده از قدرت سخت و قدرت نرم به صورت منطقه‌ای و در داخل کشور، بتواند به علاقه اصلی خود که بازگرداندن آرامش و امنیت و تضمین مشروعیت خانواده‌های حاکم بود، برسد. در نتیجه، امارات متحده عربی در رویدادهای مختلفی از جمله قیامهای بحرین در سال ۲۰۱۱، منطقه پرواز ممنوع لیبی و برچیدن شاخه اخوان المسلمین در خانه (الاصلاح) شرکت کرد (Alzaabi, 2019, p. 145). همچنین این کشور از مهمترین حامیان عادی سازی روابط با اسرائیل است. به طوری که به عنوان اولین کشور عربی روند عادی سازی با این رژیم را آغاز کرد و به عنوان میانجی‌گر تلاش می‌کند سایر کشورهای عربی حوزه خلیج فارس را به ایجاد روابط دیپلماتیک با اسرائیل ترغیب کند.

نتیجه‌گیری

رهبران در بیشتر کشورهای عربی خاورمیانه به صورت سنتی و مورثی بر سریر قدرت هستند بنابراین با توجه به ساختار سیاسی سنتی و فقدان نهادها و سازمان‌های مدرن اعمال قدرت، رهبران سیاسی در این کشورها به شکل سنتی تصمیم‌سازان اصلی چه در سیاست داخلی و چه سیاست خارجی خواهند بود. این کشورها در گذشته از بنیه‌ی دفاعی ضعیفی برخوردار بودند، از نظر جمعیتی نیز بسیار کوچک هستند که این مسائل مجموعاً در اتخاذ رویکردی محافظه‌کارانه و تدافعی از سوی رهبران سنتی این کشورها بی‌تأثیر نبود. رهبران کشورهای عربی که اغلب دارای ذخایر زیر زمینی عظیمی هستند و از این نظر برای کشورهای صنعتی جهان ارزشمندند برای حفظ ثبات و امنیت و بقای حکومت خود همواره نیازمند حمایت قدرت‌های بزرگ بوده‌اند. این کشورها از ترس تعدی قدرت‌های همسایه و همچنین شورش گروه‌های ناراضی با اتکالی به ابرقدرت‌ها قدرت خود را تثبیت کردند. غرب به‌ویژه ایالات متحده آمریکا با اهدافی مانند گستره نفوذ در منطقه راهبردی خاورمیانه، تقابل با رقبا، منافع اقتصادی، حمایت از اسرائیل و تحت فشار قرار دادن ایران حضور نظامی و البته اقتصادی خود را در کشورهای عربی افزایش داد. رهبران سنتی کشورهای عربی با فراهم نمودن شرایط برای حضور و سرمایه‌گذاری شرکت‌های غربی در بخش توسعه زیرساخت‌ها و بهبود وضعیت اقتصادی و رفاه شهروندان گام‌های مهم و مؤثری برداشتند. کشورهایی مانند امارات متحده عربی و قطر امروزه از نظر سرمایه‌گذاری خارجی از شرکای مهم شرکت‌های بزرگ غربی هستند. رهبران عرب با استراتژی اتکالی به غرب در راستای بهبود وضعیت اقتصادی مؤثر عمل کردند و در مقابل کشورهای غربی بخصوص ایالات متحده نیز در حضور و حمایت از رهبران سنتی این کشورها منافع مهم خود را دنبال کردند. اما مهمترین بعد اتکالی به غرب که از سوی رهبران سنتی عرب دنبال می‌شد بعد سیاسی و امنیتی بود. چرا که حمایت ایالات متحده آمریکا از نظام‌های سنتی و غیردمکراتیک باعث ثبات و بقای آنها شد. به طوری که در موج اعتراضی گروه‌های عربی در تحولات موسوم به بهار عربی بیشتر کشورهای مورد حمایت غرب که از رفاه نسبی هم برخوردار بودند از ترکش‌های آن تحولات مصون ماندند. در مجموع می‌توان عنوان کرد که سیاست خارجی و رویکرد رهبران عرب نسبت به تحولات منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای را می‌توان در چارچوب رئالیسم تدافعی تحلیل کرد. خط مشی و رهبران عرب منفعلانه و به دور از تحریک‌پذیری رقبا بود و با همین رویکرد توانستند از تسری بحران‌های منطقه‌ای به داخل خاک کشورهای خود جلوگیری کنند.

منابع

- بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳). جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه (ابوالقاسم راه‌چمنی، ترجمه). تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- پیس، کلی کیت اس (۱۳۸۴). سازمان‌های بین‌المللی، ترجمه (دکتر حسین شریفی طراز‌کوهی، ترجمه). تهران: نشر میزان.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۳). ایران و مصر؛ دیدگاه‌های متعارض، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، دوره: ششم، شماره دوازدهم.. ۶(۱۲)، صص ۷۵-۱۰۷.
- زیبایی، مهدی (۱۳۹۹). قدرتهای متوسط نوظهور در خاورمیانه جدید: امارات متحده عربی و قطر، فصلنامه روابط خارجی، ۱۲(۲)، صص ۳۰۹-۳۳۶.
- سردارنیا، خلیل‌الله، عزیزی، زهرا (۱۳۹۴). تحولات دنیای عرب و ثبات سیاسی در امارات متحده عربی. فصلنامه روابط خارجی خارجی، ۷(۴) (پیاپی ۲۸)، صص ۱۸۹-۲۱۶.
- عزیزیان، امید و رفیع حسین (۱۴۰۰). راهبرد سیاست خارجی عبدالفتاح السیسی و الزامات امنیتی آن برای ایران، فصلنامه راهبرد، ۳۰(۴)، صص ۷۳۱-۷۶۰.
- عزیزیان، امید، رفیع، حسین و علی‌اکبر جعفری (۱۴۰۱). استراتژی سیاست خارجی محمد بن سلمان و الزامات امنیتی آن برای ایران. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ۱۵(۱)، ۷۷-۱۰۸.
- فرجی، محمد رضا (۱۳۹۹). راهبردهای سیاست خارجی و وضعیت گذار قدرت: ایران و عربستان سعودی، فصلنامه روابط خارجی، ۱۲(۳)، صص ۵۱۹-۵۴۹.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۹۳). روابط بین‌الملل، نظریه و رویکردها، انتشارات سمت، چاپ نهم.
- محمدی نجم، سید حسین، یزدان پناه محمد (۱۳۹۳). متغیرهای مؤثر بر فرایند تصمیم‌گیری جهت مداخله نظامی در سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد، مجله سیاست دفاعی، سال بیست و دوم، شماره ۸۷۲۲(۸۷)، تابستان، صفحاتص ۲۴۳-۲۷۷.
- نظریه‌های روابط بین‌الملل (۱۳۸۴). ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌الله طالبی آرانی، تهران: نشر میزان.

واعظی، محمود (۱۳۹۲). الگوی رفتاری آمریکا در مواجهه با تحولات کشورهای عربی؛ . فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول (۱)، صص ۷۲-۳۵.

Aboutaleb, H, (1989), The Future of Egyptian – Arab Relations: The Egyptian Foreign Policy in the Arab Environment, 1970-1987, The Arab Future Journal, No. 122.

Ahmadian, H, (2014), Egyptian foreign policy identities. Iranian Review of Foreign Affairs, 5(3), 5-31.

Ajami, F, (2011), The Sorrows of Egypt: A Tale of Two Men, In The New Arab Revolt: What Happened, What it Means and What Comes Next? NY: The Council on Foreign Relations.

Alipour, Alireza, (2018), Iran-Saudi Arabia's proxy War in West Asia: Case Study of the Syrian Crisis, Quarterly Journal of Political Studies of Islamic World, 7(2).

Alnasrawi, A, (1986), Dependency status and economic development of Arab states. Journal of Asian and African Studies, 21(1-2), 17-31.

Al-Rodhan, N, Herd, G, and Watanabe, L. (2011), Critical turning points in the Middle East: 1915-2015. Springer.

Alshateri, A. A. (2020), How Washington Learned to Stop Worrying and Love the UAE. American Diplomacy, NA-NA.

Alzaabi, M. (2019), Foreign Policy of the United Arab Emirates (UAE): Continuity and Change. In Smart Technologies and Innovation for a Sustainable Future (pp. 141-148). Springer, Cham.

Anderson, R. D., Hermann, M. G., & Hermann, C. F. (1992). Explaining Self-Defeating Foreign Policy Decisions: Interpreting Soviet Arms for Egypt in 1973 through Process or Domestic Bargaining Models? American political science review, 86(3), 759-766.

Awadi, H. A. (2004), In Pursuit of Legitimacy: The Muslim Brothers and Mubarak, 1982-2000.

Chandrasekaran, R. (2014), In the UAE, the United States has a quiet, potentially nicknamed 'Little Sparta'. The Washington Post, 9.

Cleveland, W. L, and Bunton, M. (2016). A history of the modern Middle East. Hachette UK.

Glaser, C. L (1997), The security dilemma revisited. World politics, 50(1), 171-201.

Glaser, C. L (2003), "The Necessary and Natural Evolution of Structural Realism." In *Realism and the Balancing of Power: A New Debate*. Edited by John A. Vasquez and Colin Elman, 266-79. Upper Saddle River, NJ: Prentice Hall.

Hellyer, P, (2001), *The evolution of UAE foreign policy. United Arab Emirates: a new perspective*, 161-178.

Jervis, R (1978). *Cooperation under the security dilemma. World politics*, 30(2), 167-214.

Kamrava, M. (2012), *The Arab Spring and the Saudi-led counterrevolution. Orbis*, 56(1), 96-104.

Kamrava, M. (2018), *Troubled Waters: Insecurity in the Persian Gulf*. Cornell University Press.

Lacroix, S. (2014), *Saudi Arabia's Muslim Brotherhood Predicament. The Qatar Crisis*.

Mahmood, F. T, (2007), *The Egyptian Foreign Policy 1981-1990, The Regional Studies Journal*, No. 6.

Mearsheimer, J.J (2018), *Great Delusion: Liberal Dreams and International Realities*. P. 40.

Osman, T, (2010), *Egypt on the Brink: From Nasser to the Muslim Brotherhood*, New Haven and London.

Rosenau, J. N. (1980), *The scientific study of foreign policy (Vol. 1)*. New York: Nichols Publishing Company.

Rosenau, J. N. (1990), *Turbulence in world politics: A theory of change and continuity*. Princeton University Press.

Rugh, W. A. (2002), *Diplomacy and Defense Policy of the United Arab Emirates*. Abu Dhabi: Emirates Center for Strategic Studies and Research.

Sent, E. M. (2005), *Simplifying Herbert Simon. History of political economy*, 37(2), 227-232.

Shahrouf, K. (2020), *The evolution of Emirati foreign policy (1971-2020): The unexpected rise of a small state with boundless ambitions*.

Shenker, J, (2016), *The Egyptians: A Radical Story*. London: Allen Lane.

Snyder, G. H, (2002), *Mearsheimer's world-offensive realism and the struggle for security: a review essay. International Security*, 27(1), 149-173.

Tafloğlu, M. S, (2019), Egypt, Possible Conflict and Cooperation Areas in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran. *International Relations*, 7(07), 295-302.

Taliaferro, J, W (2001), Security seeking under anarchy: Defensive realism revisited. *International security*, 25(3), 128-161.

Walt, Stephan, (1987), *The Origins of Alliance*, Ithaca: Cornell University Press.

